

تمثیل شعر کبریا

چیست؟

چیست این آتش سوزنده که در جان من است؟
 چیست این درد جگر سوز که درمان من است؟
 از دل ای آفت جان صبر توقع داری
 مگر این کافر دیوانه به فرمان من است؟
 آنچه گفتند ز مجنون و پریشانی او
 در غمت شمه‌ای از حال پریشان من است
 ما را گفتم و خورشید و بخندید به ناز
 کاین دو خود پرتوی از چاک گریبان من است
 عالمی خوشتر از آن نیست که من باشم و دوست
 این بهشتی است که در عالم امکان من است
 آمد و رفت و دلم برد و کنون حاصل وصل
 اشک گرمی است که بنشسته به دامان من است
 کاش بی روی تو یک لحظه نمی رفت ز عمر
 ورنه این وصل که باز اول هجران من است
 اندر این باغ بسی بلبل مست است عماد
 داستانی است که او عاشق دستان من است
 عماد خراسانی

نمی دانم

نمی دانم کجای خیالم جایب گذاشته‌ام
 کجا گمات کرده‌ام
 که هر چه می‌روم
 و می‌گردم
 نمی‌یابم
 ای از دور دستها
 تمام قصه من

زهرا زارع

تمثیل شعر کبریا

شعر

کار شعر را
 نه پایانی است
 و نه ابتدایی
 و شاعر چون باغبانی است
 که دسته گلی می‌سازد
 بی آنکه بداند
 آن را به دست که خواهد سپرد
 یا بر پای که خواهد نهاد
 بیژن جلالی

روزهای فاصله

در روزهای فاصله معنا نداشتیم
 همدم برای روز مبادا نداشتیم
 آخر بدون عشق چگونه؟ به ما بگو
 سرخ برای حل معنا نداشتیم
 دارو اگر چه عشق، دو قرص "بغل" نوشت
 این نسخه را برای مداوا نداشتیم
 گیرم توان رفتن بی وقفه داشتیم
 راهی به سمت جاده رویا نداشتیم
 دیروز را برای چه بیهوده باختیم؟
 آن روزها نشانه فردا نداشتیم
 باید به رسم عشق، جگر می‌گذاشتیم
 دیگر زمان شاید و اما نداشتیم

صدف امجدی - قوچان

در هرم آفتاب نگاه

بر طره بلوطی خود شانه می‌زند
 شعرم
 غزل غزل
 تا یاد تو به خاطر من زخمه می‌زند
 از راه می‌رسد جادوگر بهار
 عریانی مرا
 با مخمل شقایق و نیلوفر و سمن
 در جشن شعله‌های شکوفه
 تن جامه می‌کند
 در لابه‌لای عطر علفها پیدات می‌کنم
 با بالهای پروانه
 وقتی به جستجوی تو
 پرواز می‌کنم
 با هم در سرزمین دل
 پنهان ز چشمها و دهنها
 همخانه می‌شویم
 در هرم آفتاب نگاه
 از یاد می‌برم
 قندیل آه و سوز درون را...
 بگذارتا بیارد بر شیشه‌گی دل
 باران سنگهای فصول سرد
 تا یاد تو
 به خاطر من زخمه می‌زند
 هیچم غمی به سینه و دل نیست
 فتاح پادیاب - فومن